فصل دوم) دیدگاه متأخر استاد

وجه اجماع شیعه

تا قبل از حدائق: تأیید کلّ قرائات

قبلا یادداشتی تحلیلی در باره عبارت مقدمه تبیان و مجمع نوشته بودم[1] که مبنی بر این توهم مشهور بود که کلمه «**غیر أنهم أجمعوا**[2]» نوعی مماشات با اهل سنت است و به تعبیر صاحب حدائق از باب رخصت و تقیه است،

اما به تدریج قرائن منفصله در کلام این دو بزرگ پیدا شد که بعید می‌نمود که منظور آن‌ها از این اجماع شیعه، نوعی مماشات با اهل سنت باشد، تا این که در این ایام عید سعید غدیر خم سال ۱۴۴۳ بحمد الله تعالی عطیهٔ غدیریهٔ رسید و با کمال تعجب به قرینه متصله در ذیل عبارت مقدمه این دو کتاب توجه کردم، و با تجمیع قرائن به این اطمینان رسیدم که فهم تمام علماء بزرگ از عبارت این دو بزرگ، قبل از صاحب حدائق، همگی بر این بوده که مقصود شیخ و طبرسی قدهما همانگ و تایید همان عبارت المقاصد العلیهٔ شهید قده است که «**کلّ ممّا نزل به الروح الامین**»،

قبل از صاحب حدائق مثل علامه و شهیدین و محقق ثانی و محقق اردبیلی و... همگی عبارت «**غیر أنهم أجمعوا**» را چنین معنا می‌کردند که هر چند این روایات شایع در بین شیعه می‌فرمایند قرآن بر حرف واحد نازل شده است اما گمان نشود که شیعه قرائات مشهوره را از ناحیه خداوند متعال نمی‌دانند، خیر، بلکه اجماع کردند که این قرائات همگی از ناحیه خداست و حتی کراهت دارند (هر چند حرام نکردند) که یک قرائت خاص برگزیده شود، چون کلام خدا با کلام خدا تفاوتی ندارد، چرا یک قرائت انتخاب شود[3]؟

پس از حدائق: مماشات با عامه

اما پس از صاحب حدائق عبارت «**غیر أنهم أجمعوا**» را معنا می‌کنند به این که هر چند قرآن حرف واحد است اما شیعه مماشات کردند و همه قرائات را جایز شمردند.

تا آنجا که ما برخورد کردیم اولین کتابی که انکار تواتر قرائات را به شیخ الطائفهٔ قده نسبت داده حدائق است و پس از ایشان این نسبت در کتب بسیاری آمده است[4].

نقد نسبت حدائق

نمی دانیم ایشان عبارت منقولہ خود را از کجا نقل کردند؟ كلام ايشان، عين عبارت شیخ در مقدمه تبیان نیست،

و مهمتر اینکه در کلام شیخ و طبرسی قدمها قرینه متصله در ذیل کلامشان موجود است که نه تنها انکار تواتر یا تعدد قراءات نیست؛ بلکه تاییدی تعدد قراءات نزد شیعه است، یعنی بر خلاف آنچه رایج شده و به ایشان نسبت داده میشود، آن دو بزرگوار حدیث حرف واحد را محتاج تأویل دانستند نه برعکس.

بررسی کلام شیخ در تبیان

دیدگاه صاحب حدائق: اجماع مماشاتی

«و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء» این «غیر» نقش خیلی مهمی دارد. این «غیر» یعنی چه؟

ما الآن طبق فرمایش صاحب حدائق و سائرینی که گفتند شیخ در تبیان اینطور میگوید، جلو میرویم و «غیر» را معنا میکنیم.

شیخ فرمودند شایع نزد اصحاب این است که قرآن به حرف واحد بر نبی واحد نازل شده، «**غیر انهم اجمعوا**»؛ شیعه روایاتی داشتهاند که قرآن یکی است و قرائت یکی است و ملک وحی یک قرآن را آورده، غیر انّ‌الشیعه؛ شیعه بعد از این اختلافاتی که در امت آمده با این صحنه امت مواجه شدهاند که این قرائات هست. حالا شیعه با این قرائاتی که هست چطور رفتار کند؟ بیایند بگویند ما یک قرائت را میگیریم و تمام؟! دراینصورت که معروف میشوند و خلاف تقیه میشود. ائمه هم که دستور دادهاند «**کما یقرء الناس**» شما هم بخوانید. پس شیعه با اینکه در دلشان نیست اجماع کردهاند. ثبوتاً میگویند که تنها یکی از این قرائات درست است، اما مماشات خارجی و رفتاری کردهاند. گفتهاند اگر هر کدام را بخوانید درست است. تا زمان ظهور امام علیه‌السلام هر کدام از اینها را بخوانید درست است. پس «**اجمعوا**» یعنی ولو آنها میدانند قرآن واحد است، «**غیر انهم**» در عمل رخصت و مماشات کردهاند. از باب اینکه امت اسلامی فعلاً مبتلا هستند چارهای نیست. پس معنای «غیر» این شد که بخاطر رخصت و ناچاری اجماع کردهاند. ولی قرآن یکی بیشتر نیست.

«**و کرهوا**»؛ اصحاب ما کراهت داشتهاند، نخواستند «**تجری قراءة بعینها**»؛ از بین این قرائات متداول نخواستند یکی از آنها را انتخاب کنند. «**بل أجازوا القراءة بالمجاز**»؛ بلکه اجازه دادند هر چه که مجاز است را قرائت کنند. «**الذي يجوز بين القراء**»؛ مگر

غیر مجاز هم داریم؟! بله، شواذ. من اینها را بهعنوان قرائن منفصله بعداً عرض میکنم.

اشکال: وجه کراهت تجری القرائه

«**و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر**» ظاهر عبارت این است که کلمه «بلغ» به «کرهوا» میخورد. «**کرهوا تجری..**» اما «**و لم یبلغوا هذا الکراهه حد التحریم و الحظر**». یعنی نزد

شیعه حرام نیست که یک قرائت را انتخاب کنیم، اما مکروه است که بگویید تنها قرائت حمزه و تمام. چرا؟ مثلاً چون امام صادق به او اقراء کرده است.

خب اگر میخواستند مماشات کنند اهلسنت که قراء سبعه را قبول دارند، چرا کرهوا؟ از باب ناچاری بوده؟ تقیه بوده؟ مدارات بوده؟ تناسب حکم و موضوع را ببینید. ناچار بودند، حال که ناچار بودند همه را تجویز کردهاند؛ خب اینکه خلاف ناچاری است. اگر شما ناچار هستید خب بگویید شیعه تنها یکی را میخواند. کما اینکه عدهای از کتابهای تفسیری میگویند تنها حفص از عاصم را میخوانیم. آسمان به زمین آمده؟! خب روز اول هم شیعه همین کار را میکرد. در ذهن شیخ، چه چیزی هست که میگویند «کرهوا»؟ آن جور که ما معنا کردیم «**کرهوا**» جور در نمیآید.

من مکرر این عبارت را خواندهام. شیخ چه میخواهند بگویند؟ اول میگویند حرف واحد و بعد میگویند «غیر»؛ غیر اینکه شیعه ناچار بودند مدارات کنند! مدارات که کردند چه کار کردند؟ همه قرائات متداول –نه غیر مجاز- را جایز دانستند و کراهت داشتند که یکی از آنها را انتخاب کنند. چرا؟ کسی که ناچار است، همه را انتخاب میکند؟! یعنی کاری میکند که نماز باطل قطعی بخواند؟! خب میتواند به فتوای مرحوم آسید احمد خوانساری عمل کند[5]. فطرت شیعه اقتضاء میکرد به فتوای آسید احمد عمل کنند. کما اینکه آسید احمد همه روی ارتکازی که الآن داریم این فتوا را دادهاند. تخییری ابتدایی کردهاند. یعنی از اول یکی را انتخاب کن و همان را تا آخر بخواند. نه اینکه بگویید حرف واحد است و در عمرت میتوانی همه را بخوانی. در نماز هم هر کدام را که میخواهی بخوان. لذا اینکه از روی ناچاری نیست.

بعد فرمودند:**«و روي المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن علي سبعة أحرف كلها شاف كاف) و في بعضها: (علي سبعة أبواب) و كثرت في ذلك رواياتهم»**؛ یعنی آنها میگویند که این حدیث خیلی معروف است. **«و لا معنى للتشاغل بإيراداها»**؛ ما مشغول به اینها نمیشویم.

«و اختلفوا في تأويل الخبر» منظور از تاویل همان معنا و تفسیر است نه اصطلاح امروزی تاویل که به معنای حمل بر خلاف ظاهر است، طبری نام تفسیرش را جامع البیان فی تاویل القرآن گذاشت، و جناب سید رضی قده هم تفسیر حقائق التاویل فی متشابه التنزیل دارند، و در مقدمه تبیان تاویل در قبال لفظ قرار گرفته است:

> **فامام مارويي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال: [ما نزل من القرآن من آية إلا ولها ظهر وبطن] وقد رواه ايضا اصحابنا عن الائمة عليهم السلام فانه يحتمل ذلك وجوها: احدها ... والثالث - معناها أن ظاهرها لفظها وباطنها تأويلها ذكره الطبري واختاره البلخي**[6]

« فاختار قوم ان معناه علي سبعة معان»در مقدمه مجمع، کلام مقدمه تبیان را خلاصه کردند[7](یعنی فقط به دو وجه برگرداندند، مثل دانی در جامع البیان طبق نقل مقدمه النشر[8]) فرمودند: **ثم حملوه على وجهين**، این دو وجه، به صورت واضح در مقابل هم هستند، آیا سبعة احرف یعنی تعدد لغات یا تعدد قراءات؟:

أحدهما: إن المراد سبع **لغات** ...

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من **القراءات**، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه[9]

قرائن حقیقی بودن اجماع بر تعدد قرائات

۱. قرینه متصله در ذیل کلام: اصلح الوجوه

تا جایی که به اینجا میرسند:

> **و هذا الخبر عندنا و ان کان خبرا ًواحدا ً لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه علي ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه[10]**

«**و هذا الخبر عندنا**»؛ یعنی همین سبعة احرفی که گفتند نزد آنها مشهور است، «**و ان کان خبرا ًواحدا**ً»؛ نزد ما مثل آنها متواتر نیست. این خبر را داریم اما خبر واحد است. به شهرتی که نزد عامه و سنی ها هست، نزد ما نیست «**لا يجب العمل به**»؛ که در کلمات مفصل تکرار شده «ان الخبر الواحد لایوجب علما و لا عملا ً»، نه موجب علم میشود و نه بر آن عمل مترتب میشود.

«**و هذا الخبر عندنا و ان کان خبرا واحدا لایجب العمل به**»؛ نزد ما امامیه که این خبر واحد «سبعة احرف» را داریم، اصلح وجوه این خبر نزد ما، وجه اخیر است. وجه اخیر کدام بود؟ هفت نوع اختلاف قرائت بود.

میگوییم چرا شیخنا؟ چرا نزد ما اگر بخواهد این خبر واحد معنا داشته باشد، اصلح وجوه آخری است؟ میگویند بهخاطر اجماع عملی شیعه؛ مگر اجماع عملی نداریم که همه آنها جایز است؟! «کلها حق و کلها صواب». یعنی عبارت ایشان را به عبارت جاهای دیگر تبیان بچسبانید.«**فالوجه الأخير أصلح الوجوه علي ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه**» در چاپ جدید تفسیر تبیان از آل البیت ع به جای اصلح الوجوه در چاپ قبلی تبیان، مثل بعض نسخ مجمع، أملح الوجوه[11] آمده است ، و در چاپ مجمع آل البیت ع عبارت به صورت أصلح آمده و مثل تبیان تذکر ندادند که نسخه تفاوت دارد، و بنابر این چاپ تبیان و مجمع از آل البیت ع مخالف همدیگر و نیز مخالف طبعهای قبلی آن دو تفسیر است.

«**اصلح الوجوه**»خود ائمه فرمودند وقتی در یک آیه اختلاف میشود اگر همه آنها را بخوانید جایز است. روایت واحد هم داریم –نه متواتر- که نزل علی سبعة احرف؛ پس خود ائمه فرمودهاند که «سبعة احرف»، لذا میتوانید وجوه قرائات را بخوانید.

در اختلاف در ذیل آیه هم فرمودند «**وجوه القرائات کلها حق، کلها صواب**». پس «سبعة احرف» را در شیعه بهعنوان خبر واحد داریم و معنای اصلح آن هم این است که هفت جور اختلاف قرائت داریم. چرا اصلح این است؟ چون ائمه فرمودند همه اینها را بخوانید و جایز است. این عبارت مرحوم شیخ است. گویا قرینه متصله در کلام واحد است که ذیل آن این را آوردهاند.

آنها برای این روایت خیلی مئونه کردهاند. میگویند چون قطعی است هر جوری که هست باید آن را معنا کنیم. شیخ میفرمایند نزد ما خبر واحد است، این جور نیست که زور بزنیم و هر جور که هست آن را معنا کنیم. خب واحد است، لا یوجب العلم و لا عملا ً؛ ولی اگر قرار باشد که همینخبر واحد را

معنا کنیم، اصلح الوجوه همین هفت نوع اختلاف است. چرا؟ چون زدن امامیه واضح است که ائمه فرمودهاند وجوه این اختلافها جایز است.

-[illegible] [12] [illegible]. [illegible]

ولی وجهی را میگویند که وجه اجماع عملی را توضیح میدهد. این کم نیست. شما این را دست کم نگیرید. درست است که از نظر علمی میگویند که چون خبر واحد است خیلی وقت صرف آن نمیکنیم. اما میگویند به این دلیل اصلح الوجوه است که ائمه میفرمایند همه اینها جایز است. پس اگر سبعة احرف باشد، همه اینها را سامان میدهد.

تعلیل اصلحیّت

چون سبع لغات همگی معنای مترادف واحد دارند، و این به خلاف اختلاف قراءات است که هفت نوع وجه اختلاف دارند که هفتم آن: بالزیادة و النقصان می باشد، و اگر قرآن تنها بر هفت لغت مترادف قبائل، نازل شده بود، و بر هفت نوع قرائت مختلف نازل نشده بود، ممکن نبود که معصومین علیهم السلام همه قراءات باطله مردم که اجتهادات و اشتباهات آنها بود را به جای کلام وحی خداوند سبحان تجویز بفرمایند، بلکه به شدت پرهیز میدادند که به جز یک قرائت را قرائت نکنند، و مثلاً در نماز یکی از ملک ای مالک را قرائت کنند تا نمازشان مشتمل بر سخن غیر خداوند نشود.

شیخ قده میگویند: حال که معصومین ع قرائت به همگی آنچه را که قراء در آن اختلاف کردند، جائز شمردند، معلوم میشود که معنای حدیث «نزل القرآن علی سبعة أحرف»، هفت نوع اختلاف قراء است (هر چند این خبر، خبر واحد نزد شیعه است نه متواتر که اهل سنت میگویند) ولی به هر حال معنای «اصلح» برای آن، هفت نوع وجوه اختلاف قراءات است و جناب طبرسي قده هم با عنایت تام به این وجه اصلح بودن در نزد شیخ قده، کلام ایشان را با تعلیل مهم مذکور آوردند.

بنابر این با قرینه قرار دادن این تعلیل در ذیل کلام این دو بزرگوار، مقصود ایشان در صدر کلام هم روشن میشود، یعنی بر خلاف مشهور -که تعبیر **«غیر أنهم أجمعوا...»** را حمل میکنند بر اینکه مقصود شیخ قده همراشات شیعه با اهل سنت در قراءات است، ای به تعبیر صاحب حدائق از باب رخصت و تقیه است- ایشان توجیه قراءات را دلیل معنای روایت نزول قرآن بر سبعة أحرف به معنای وجوه اختلاف قراءات میدانند، و وقتی به این معنا قرآن کریم بر سبعة أحرف نازل شده باشد پس نزد شیخ قده باید روایات نزول قرآن بر حرف واحد را طوری فهمید که با اجماع شیعه بر توجیه وجوه قراءات و روایت سبعة أحرف، منافات نداشته باشد، و لذا در ابتدای کلام فرمودند هر چند معروف در روایات شیعه نزول قرآن بر حرف واحد است اما **«غیر أنهم أجمعوا...»** یعنی اما باید در کنار این اجماع، معنای آن روایات نزول بر حرف واحد را فهمید.

جمع بندی

در غالب کتب، عبارت مقدمه تبیان تقطیع میشود و ذیل عبارت اصلاً ذکر نمیشود، و حال آن که شیخ قده اشاره به سه دسته روایات نزد امامیه میکنند، در صدر کلام، اشاره به دسته روایات نزول قرآن کریم بر حرف واحد می کنند،

و در ذیل کلام اشاره به دو دسته دیگر از روایات نزد شیعه میکنند:

یکی روایات نزول قرآن بر سبعة احرف،

و دیگری روایات جواز قرائت به همه وجوه اختلاف قرائت قرّاء:

۱- والشائع **من اخبارهم وروایاتهم** ان القرآن نزل بحرف واحد

۲- وهذا **الخبر عندنا** وان كان خبرا واحدا لا يجب العمل به فالوجه الاخير **أصلح** الوجوه

۳- على **ما روي عنهم** عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه

بنابراین ایشان روایات «**جواز القراءة بما اختلف القراء فيه**[13]» را ذکر کردند که کاملاً نشان می‌دهد که **اجماع شیعه** مستند به این **روایات** است، و ایشان همین روایات را که پشتوانه اجماع شیعه است، دلیل بر معنای درست حدیث سبعة أحرف قرار می‌دهند که هفت نوع وجوه اختلاف قراءات را همگی نازل من عند الله تعالی می‌داند و می‌گویند سبعة أحرف به معنای سبع لغات با این روایات ِتجویز قراءات، همآهنگی ندارد.

این تعبیر «**غير أنهم أجمعوا...**» نقش مهمی دارد، چون ابتدا بر شایع بودن روایات نزول بر حرف واحد تاکید می‌کنند، و لازمه آن روایات این می‌شود که شیعه بر یک قرائت، متمرکز شوند، یعنی تجدید قرائت مفردة کنند، اما ایشان فورا تذکر می‌دهند که این لازمه‌گیری را نکنید. ایشان می‌گویند شیعه نه تنها همه قراءات را جایز می‌دانند، بلکه حتی کراهت دارند که یک قرائت را تجدید و اِفراد کنند، هر چند حرام نمی‌دانند.

قرائن منفصله

غیر از قرینه متصله که مذکور شد، قرائن منفصله عدیده است که موجب اطمینان می‌شود که هرگز منظور شیخ قدہ از اجماع شیعه، اجماع از روی رخصت و تقیه نیست، و خلاصه دیدگاه این علماء بزرگ از عبارت تبیان را می‌توان با این مقدمات بیان کرد:

الف) چند مقدمه

۱.لزوم تواتر در اثبات قرآن

۱-قرآن جز با تواتر اثبات نمی‌شود

استادشان شیخ مفید قدہ در السروية: «**لأنها لم تأت على التواتر و إنما جاء بها الآحاد** [14] »

و خودشان در الخلاف[15] «**فإن القرآن لا يثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفيض**»

و در التبیان: «فهذه ثمانية أوجه، لكن لايقرأ إلا بقرائتين أو ثلاثة، لان **القراءة متبوعة يؤخذ بالمجموع عليه**[16]»

و همین طور: «**أجمع القراء السبعة** على كسر الغين وضم التاء وروي عن بعض القراء فتح الغين وعن الحسن ضم الغين وحكي عن عاصم في الشواذ: غشاوة بنصب التاء **والايقرأ بجميع ذلك** [17].»

۲. تقسیم قرائات به مجاز و غیرمجاز

۲- قراءات به دو دسته مجاز و غیر مجاز تقسیم می‌شود،

التبیان: «بل اجازوا القراءة بالمجاز الذي يجوز بين القراء[18]»،

التبیان: «فهذه ثمانية أوجه، لكن **لايقرأ إلا بقرائتين أو ثلاثة**، لان القراءة متبوعة يؤخذ بالمجموع عليه[19]»،

متن الشرائع: «و لا بد من تعيين المهر بما يرفع الجهالة فلو أصدقها تعليم سورة وجب تعيينها و لو أبهم فسد المهر و كان لها مع الدخول مهر المثل و **هل يجب تعيين الحرف** قيل نعم و قيل لا **و يلقنها الجائز** و هو أشبه و لو أمرته بتلقين غيرها لم يلزمه لأن الشرط لم يتناولها»[20]

شرح لمعة: «يعلمها القراءة الجائزة شرعا، و لا يجب تعيين قراءة شخص بعينه[21]».

۳.اجماع شیعه بر جواز قرائات متداول

۳- اجماع شیعه است بر جواز قراءاتی که متداول و مجاز بین قراء است، التبیان: «اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء[22]»

۴. عدم وجوب تعیین قرائت در مهر زوجه

۴- اگر مهر زوجه را تعلیم قرآن قرار داد، تعیین یکی از قراءات لازم نیست، المبسوط: «هل يجب تعيين القراءة و هي الحرف[23]؟»

۵.قرائات متعدده در زمان رسول خدا ص

۵- قراءات متعددة در زمان رسول الله ص بوده است، المبسوط: «لأن النبي صلى الله عليه و آله لم يعين على الرجل[24]»

۶. لزوم تعلیم قرائت مجاز به زوجه

۶- اگر مهر زوجه را تعلیم قرآن قرار داد باید به قرائت مجاز تعلیم دهد،

المبسوط: «لقّنها أي حرف شاء «إن شاء بالجائز[25]»،

متن الشرائع: «و يلقنها الجائز[26]»

شرح لمعة: «يعلمها القراءة الجائزة شرعا، و لا يجب تعيين قراءة شخص بعينه[27]».

۷. تصریح به مجاز بودن قرائات سبعه

۷- از علامه به بعد تصریح کردند که منظور از مجاز، قراءات متواترة سبع است،

تحریر: «بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة[28]»، (البته علامه در ارشاد و قواعد فقط الجائز تعبیر کردند: «علّمها الجائز» «و لقّنها الجائز على رأي[29]»)

جامع المقاصد: «و بريء بتعليمها الجائز من القراءات دون ما كان شاذا[30]»،

المسالك: «و يجتزئ بتلقينها الجائز منها، سواء كان إحدى القراءات المتواترة أم المملفّق منها، لأن ذلك كلّه جائز أنزله اللّه تعالى، و التفاوت بينها مغتفر. و النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لما ّ زوّج المرأة من سهل الساعدي على ما يحسن من القرآن لم يعيّن له الحرف، مع أن التعدّد كان موجودا من يومئذ...و أراد تعليمها الجائز و هو المتواتر فأرادت غيره، لم يلزمه إجابتها[31]»

كشف اللثام: «و لقّنها الجائز أيّ كان من القراءات المتواترة دون الشاذّة على رأي الأكثر[32]»

الجواهر: «فيلقنها الجائز منها، سواء كان إحدى السبع أو المملفق منها»، الشيخ الانصاري قده: «علّمها الجائز من القراءات [السبعة] دون الشاذّة[33]».

ب) فضای ذهنی معاصرین شیخ طوسی

چگونه ممکن است که تفسیر تبیان بیش از ۵۰۰ مرتبه از طبری نقل کند اما نظر او راجع به اینکه تعدد قرائات متداول نزد قراء مشهورین را تنها حرف واحد میداند بر او مخفی باشد؟ این نظر طبری مرتب در کتب تکرار شده است،

قرائات سبعه= حرف واحد

فضای ذهنی علمای اهل سنت از معاصرین شیخ و طبرسی قدهما در کتابهایشان واضح بوده، و در کتب تفسیری رایج در آن زمان، تصریح میکردند که منظور از حرف واحد چیست، و نزد آنها تناقض نبوده که در عین حالی که قرائات متعدد داریم اما همگی حرف واحد به حساب میآیند، مقدمه تفسیر قرطبی(متوفای ۶۷۱) بهترین شاهد است که ذهنیت علمای معاصر شیخ الطائفة قده چه بوده است، داودی و ابن ابی صفرة و ابن النحاس هر سه پس از ۴۰۰ وفات کردند و فضای ذهنی عصر تفسیر تبیان را واضح میکنند، آنها چگونه این تناقضنما را فهم میکردند که: القراءات السبع انما هي راجعة الى حرف واحد!:

> قال **كثير من علمائنا** كالداودي وابن أبي صفرة وغيرهما: **هذه القراءات السبع** التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة التي اتسعت الصحابة في القراءة بها، **وإنما هي راجعة إلى حرف واحد** من تلك السبعة، وهو الذي جمع عليه عثمان المصحف، ذكره ابن النحاس وغيره[34].

ج) سیره عملی شیخ الطائفه

از مبعّدات اینکه اجماع عملی شیعه بر جواز قراءات از روی مماشات و رخصت و تقیة بوده باشد این است که مماشات و تقیه بر خود شیعه بخصوص بزرگان علمای شیعه مخفی نمیماند،

قرائات؛ ثلث تفسیر تبیان

چگونه شیخ قده پس از یک عمر کار علمی که تفسیر تبیان را بنویسند حدود ثلث تفسیر خود را اختصاص به قراءات و حجج آن بدهند

تصریح به حقانیت تمامی قرائات

و تصریح کنند که «کله صواب و کله حق»؟

هر چند تقسیم اختلاف به سه نوع اختلاف، قبل از تبیان در احکام القرآن ابوبکر رازی الجصاص آمده، اما **نکته جالب** این است که او فقط سه نوع را ذکر کرده اما در تبیان و مجمع اضافه کردند فکلّه صواب و کله حق[35]

د) سیره عملی متأخرین از شیخ الطائفه

چگونه با فاصله حدود صد سال پس از ایشان و در عصر صاحب مجمع که همین اجماع شیعه را نقل کردند

القرائتان کآیتین

قطب راوندی در فقه القرآن بگوید: «علی مذهبنا نعمل بالقراءتین »

و ابن زهره بگوید: «يجري مجرى الآيتين[36]»

ارجاع قرائات به امیرالمومنین علیه السلام

و ابن شهرآشوب[37] بگوید تمام قراء سبعة قرائتشان به امیر المؤمنین ع برمیگردد[38]؟

---

[1] فصل اول این نوشتار

[2] در این عبارت:

واعلموا ان العرف من مذهب اصحابنا والشائع من اخبارهم وروایاتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علی نبي واحد، **غیر انهم اجمعوا** علی جواز القراءة بما يتداوله القراء(التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص 7)

[3] مراجعه کنید به سایت فدکیه، صفحه تواتر نقل اجماع بر تواتر قرائات سبع-مفاتح الکرامة

[4] و بالجملة فالنظر في الأخبار و ضم بعضها إلى بعض يعطي جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقية و ان كانت القراءة الثابتة عنه (صلى اللّٰه عليه و آله) انما هي واحدة و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) في التبيان حيث قال: ان المعروف من مذهب الإمامية و التطلع في اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و ان الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها. انتهى و مثله أيضا كلام الشيخ أمين الإسلام الطبرسي في كتاب مجمع البيان حيث قال: الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة بين القراء و كرهوا تجريد قراءة مفردة و الشائع في أخبارهم (عليهم السلام) ان القرآن نزل بحرف واحد. انتهى.

و كلام هذين الشيخين (عطر اللّٰه مرقديهما) صريح في رد ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّٰه عليهم) من تواتر السبع أو العشر، على ان ظاهر جملة من علماء العامة و محققي هذا الفن إنكار ما ادعى هنا من التواتر أيضا.(الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج8، ص: 100)

[5] ایشان در ذیل مسئله یجوز قراءة مالك و ملك يوم الدين در عروه می فرمایند:

الأقوى كون التخيير بينهما ابتدائيّاً، و كذا الكلام في قراءة الصراط بالصاد و السين، فيختار أيّهما شاء في جميع صلواته، بل الحكم كذلك في جميع موارد اختلاف القراءات. (أحمد الخونساري).(العروة الوثقى و التعليقات عليها، ج ۷، ص ۲۳۵-۲۳۶)

[6] (التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي، ج ۱، ص ۹

همین طور:

فقال **عامه اهل التأويل هم النساء والصبيان** لضعف آرائهم وأصل السفه: خفة الحلم وكثرة الجهل (التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (1/ 76))

سبب النزول: **اختلف اهل التأويل في سبب نزول** هذه الآية فروي عن ابن مسعود وابن(التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (1/ 108))

ومنها الاهلاك والتدمير قال الله تعالى: " أإذا ضللنا في الارض " أي هلكنا فيجوز أن يكون أراد بالآية: حكم الله على الكافرين، وبراءته منهم ولعنه إياهم إهلا كالهم، ويكون اضلاله إضلالا كما كان الضلال هلا كا واذا كان الضلال ينصرف على هذه الوجوه، فلا يجوز أن ينسب إلى الله تعالى اقبحها وهو ما أضافه إلى الشيطان، بل ينبغي أن ينسب اليه أحسنها وأجلها واذا ثبتت هذه الجملة، **رجعنا إلى تأويل الآية**، وهو قوله: " يضل به كثيرا " **معناه أ**ن الكافرين لما ضرب الله لهم الامثال (التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (1/ 114)

فان قيل: ما الدليل على ان تأويل السورة ما ذكرتم دون غيره من التأويلات قيل: الدليل على ان ذلك الكلام إذا احتمل وجهين فصاعدا في اللغة، وأحد الوجهين يجوز، والاخر لا يجوز، **وجب ان يكون تأويله ما يجوز عليه تعالى** ويليق به دون ما لا يليق به ولا يجوز عليه، تعالى الله.(التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (10/ 404)

[7] فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد،

وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، **ثم حملوه على وجهين:**

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ الإسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها:

إختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابة، ولا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب. والثاني: الاختلاف في الإعراب مما يغير معناها، ولا يزيلها عن صورتها نحو قوله: (إذ تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: الإختلاف في حروف الكلمة دون إعرابها، مما يغير معناها، ولا يزيل صورتها، نحو قوله: (كيف ننشزها وننشرها) بالزاء والراء. والرابع: الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها، ولا يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إلا صيحة، وإلا زقية)، والخامس: الإختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: الإختلاف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكرة الموت بالحق وجاءت سكرة الحق بالموت)، والسابع: الإختلاف بالزيادة والنقصان نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم).

وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه: **هذا الوجه أملح لما روي عنهم عليه السلام، من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه**(مجمع البيان، ج ١، ص ٣٦)

[8] (وأما) معنى الأحرف فقال أهل اللغة: حرف كل شيء طرفه ووجهه وحافته وحده وناحيته والقطعة منه، والحرف أيضا واحد حروف التهجي كأنه قطعة من الكلمة.

(قال) الحافظ أبو عمرو الداني: معنى الأحرف التي أشار إليها النبي - صلى الله عليه وسلم - هاهنا يتوجه إلى وجهين: أحدهما أن يعني أن القرآن أنزل على سبعة أوجه من اللغات ; لأن الأحرف جمع حرف في القليل، كفلس وأفلس، والحرف قد يراد به الوجه، بدليل قوله تعالى: يعبد الله على حرف الآية، فالمراد بالحرف هنا الوجه، أي: على النعمة والخير وإجابة السؤال والعافية، فإذا استقامت له هذه الأحوال اطمأن وعبد الله، وإذا تغيرت عليه وامتحنه بالشدة والضر ترك العبادة وكفر، فهذا عبد الله على وجه واحد ; فلهذا سمى النبي - صلى الله عليه وسلم - هذه الأوجه المختلفة من القراءات والمتغايرة من اللغات أحرفا على معنى أن كل شيء منها وجه.

(قال) والوجه الثاني من معناها أن يكون سمى القراءات أحرفا على طريق السعة كعادة العرب في تسميتهم الشيء باسم ما هو منه وما قاربه وجاوره وكان كسبب منه وتعلق به ضربا من التعلق، كتسميتهم الجملة باسم البعض منها ; فلذلك سمى النبي - صلى الله عليه وسلم - القراءة حرفا، وإن كان كلاما كثيرا من أجل أن منها حرفا قد غير نظمه، أو كسر، أو قلب إلى غيره، أو أميل أو زيد، أو نقص منه على ما جاء في المختلف فيه من القراءة فسمى القراءة، إذ كان ذلك الحرف فيها حرفا على عادة العرب في ذلك واعتمادا على استعمالها.

(قلت) : والوجهين محتمل إلا أن الأول محتمل احتمالا قويا في قوله - صلى الله عليه وسلم -: سبعة أحرف أي: سبعة أوجه وأنحاء. والثاني محتمل احتمالا قويا في قول عمر - رضي الله عنه - في الحديث: سمعت هشاما يقرأ سورة الفرقان على حروف كثيرة لم يقرئنيها رسول الله - صلى الله عليه وسلم -، أي: على قراءات كثيرة وكذا قوله في الرواية الأخرى سمعته يقرأ فيها أحرفا لم يكن نبي الله - صلى الله عليه وسلم - أقرأنيها، فالأول غير الثاني كما سيأتي بيانه،(النشر في القراءات العشر، ج ١، ص ٢٣-٢٤)

[9] وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال.

وكانوا مخيرين في مبتدأ الإسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه(تفسير مجمع البيان – الطبرسي، ج ١، ص ٣۶)

[10] همان ص٩

[11] التبيان في تفسير القرآن، ج١، ص٣٠

[12] اشكال يكي از دوستان حاضر در جلسه درس

[13] در اين عبارت:

وقال بعضهم: وجه الاختلاف في القراءات سبعة: ... السابع - الاختلاف بالزيادة والنقصان نحو قوله: وما عملت ايديهم وما عملته باسقاط الهاء واثباتها.
ونحو قوله: فان الله هو الغني الحميد وان الله الغني الحميد. في سورة الحديد.

وهذا الخبر عندنا وان كان خبرا واحدا لا يجب العمل به فالوجه الاخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه.(التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٩)

[14] و إنما نهونا ع عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف **لأنها لم تأت على التواتر و إنما جاء بها الآحاد** و قد يغلط الواحد في ما ينقله.(المسائل السرويه، ص: ٨٢) در اين زمينه به سايت فدكيه، صفحه «كلمات شيخ مفيد درباره قرائات»مراجعه فرماييد.

[15] فصار الخلاف في ثلاث مسائل ، احداها: هل يتعين الحمد أم لا، و قد مضت هذه المسألة .و الثانية: إذا قرأ بالفارسية هل يكون قرآنا، أم لا، فعندنا لا يكون قرآنا، و عنده يكون قرآنا.و الثالثة: إذا فعل هل تجزيه صلاته أم لا، فعندنا لا تجزيه و عنده تجزي

و أيضا فإن القرآن لا يثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفيض، و لم ينقل الا متواترا و لا آحادا، ان معناه يكون قرآنا.(الخلاف؛ ج1، ص: 345) در اين زمينه به سايت فدكيه صفحه «كلمات شيخ طوسي درباره قرائات » مراجعه فرماييد.

[16] التبيان في تفسير القرآن، ج ٣، ص ٥٧٢

[17] التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص ۶٢

[18] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي، ج ١، ص ٧

[19] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي، ج ٣، ص ٥٢٧

[20] شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج٢، ص: ٢٦٩

در اين زمينه به سايت فدكيه، صفحه «و يلقنها الجائز» مراجعه فرماييد.

[21] الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كالنتر)؛ ج٥، ص: ٣٤٦

[22] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي، ج ١، ص ٧

[23] و يجوز أن يكون منافع الحر مهرا مثل أن يخدمها شهرا أو على خياطة ثوب أو على أن يخيط لها شهرا، و كذلك البناء و غيره و كذلك تعليم القرآن و الشعر المباح كل هذا يجوز أن يكون صداقا و فيه خلاف.

غير أن أصحابنا رووا أن الإجارة مدة لا يجوز أن يكون صداقا لأنه كان يختص موسى عليه السلام.

فإذا ثبت أن منفعة الحر و تعليم القرآن يجوز أن يكون صداقا فالكلام في التفريع عليه: و جملته أنه إذا أصدقها تعليم قرآن فلا يجوز حتى يكون القرآن معلوما: إن أصدقها تعليم سورة عين عليها، و إن كان تعليم آيات عينها، لأن ذلك يختلف، **و هل يجب تعيين القراءة و هي الحرف** الذي يعلمها إياه على وجهين، أحدهما لا يجب، و هو الأقوى، لأن النبي صلى الله عليه و آله **لم يعين على الرجل** و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحرف لأن بعضها أصعب من بعض.

فمن قال إنه شرط فان ذكره، و إلا كان فاسدا و لها مهر مثلها، و من قال ليس بشرط **لقنها أي حرف شاء «إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا»،** لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأي موضع شاءت، فإن أصدقها تعليم سورة بعينها و هو لا يحفظها، بأن قال على أن أحصل ذلك لك، صح لأنه أوجبها على نفسه في ذمته.(المبسوط في فقه الإمامية؛ ج٤، ص: ٢٧٣)

[24] المبسوط في فقه الإمامية، ج٤، ص: ٢٧٣

[25] همان

[26] شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج٢، ص: ٢٦٩

در اين زمينه به سايت فدكيه، صفحه «و يلقنها الجائز» مراجعه فرماييد.

[27] الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كالنتر)؛ ج٥، ص: ٣٤٦

[28] الخامس: تعليم القرآن يجوز أن يكون صداقا، و ليس بمكروه،

فلا بدّ من تعيين المهر من السورة أو الآيات المشترطة، و يجوز أن يقدّره بالمدّة كاليوم و الشهر، و تتعلّم هي ما شاءت، و لو أبهم فسد المهر، و وجب مهر المثل مع الدخول، و الأقرب

أنّه لا يشترط تعيين الحرف، كقراءة حمزة أو غيره، بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة.

و لو أصدقها تعليم سورة معيّنة، و هو لا يحسنها، فإن قال: عليّ أن أحصّل لك تعليم ذلك جاز، لأنّها منفعة في الذمّة، و إن قال: عليّ أن أعلّمك أنا، احتمل الصحّة، كما لو أصدقها مالا، و لا شيء له، و البطلان لتعيّنه بفعله، و هو غير قادر، و الأوّل أقرب.

و لو طلبت منه تعليم غير السورة المشترطة، لم يجب عليه، سواء كانت أسهل أو أصعب.(تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)؛ ج3، ص: 547)

[29] و لو أصدقها تعليم سورة علّمها الجائز فإن طلّقها قبل الدخول رجع عليها بنصف الأجرة إن علّمها، و إلّا رجعت هي- و كذا الصنعة- و حدّه الاستقلال بالتوالية، و لو نسيت الآية الأولى قبل الثانية لم يجب إعادة التعليم، و لو تعلّمت من غيره أو تعذر رجعت بالأجرة.(إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ ج2، ص: 15)

و لو أصدقها تعليم سورة لم يجب تعيين الحرف، و لقنّها الجائز على رأي، و لا يلزمه غيرها لو طلبت.

و حدّه: أن تستقلّ بالتوالية، و لا يكفي تتبّع نطقه.

و لو نسيت الآية الأولى عقيب تلقين الثانية لم يجب إعادة التعليم على إشكال.

و لو لم يحسن السورة صحّ، فإن تعذّر تعليمها أو تعلّمت من غيره فعليه الأجرة. و كذا الصنعة.(قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام؛ ج3، ص: 74)

[30] قوله: (و لو أصدقها تعليم سورة لم يجب تعيين الحرف و لقنها الجائز على رأي، و لا يلزمه غيرها لو طلبت).

(2) المراد **بالحرف هنا القراءة كقراءة حمزة و غيره من السبعة أو العشرة على أقرب القولين**، و الرأي الذي ذكره المصنف للشيخ في المبسوط و النهاية

و غيره من الأصحاب

و وجه ان النبي صلّى اللّه عليه و آله لم يعيّن على من وقد له على تعليم شيء من القرآن، و لو كان شرطا امتنع الإخلال به، فعلى هذا إذا أطلق العقد على تعليم سورة صح **و برئ بتعليمها الجائز من القراءات دون ما كان شاذا**، و في قول نقله جمع من الأصحاب- و الا نعرف القائل به- انه يشترط تعيين قراءة من القراءات الجائزة، لأنها متفاوتة في السهولة و الصعوبة، فلو لم يعيّن لزم الغرر، و ضعفه ظاهر، و المذهب الأول.

و على هذا **فلو طلبت غير الجائز على إطلاقه الصادق على مطلق القراءات، أو المطلق منها بأن طلبت قراءة خاصة أو نحو ذلك لم يجب عليه الإجابة،** لأن الواجب أمر كلي، فهو مخيّر في تعيينه و إيجاده في ضمن أي فرد شاء.

و ال يخفى أن جواز الاصطاد ال ينحصر في السورة، بل كل ما يعتد به و يكون مقصودا يصح إصطاده و نحو قوله تعالى مُدْهامّتانِ(جامع المقاصد في شرح القواعد؛ ج13، ص: 344)

[31] قوله: «و هل يجب تعيين الحرف؟. إلخ».

(2) المراد **بالحرف القراءة المخصوصة، كقراءة عاصم و غيره.** و وجه وجوب التعيين اختلاف القراءات في السهولة و الصعوبة على اللسان و الذهن.
و الأقوى ما اختاره المصنف من عدم وجوب التعيين، **و يجتزئ بتلقينها الجائز منها، سواء كان إحدى القراءات المتواترة أم المخفّف منها، لأن ذلك كلّه جائز أنزله اللّه تعالى،** و التفاوت بينها مغتفر. و النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لما جوّز المرأة من سهل الساعدي على ما يحسن من القرآن لم يعيّن له الحرف، **مع أن التعدّد كان موجودا من يومئذ.** و اختلاف القراءات على ألسنة العرب أصعب منه على ألسنة المولّدين.

و وجه تسمية القراءة بالحرف ما روي من أن النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال: «نزل القرآن على سبعة أحرف» و فسّرها بعضهم بالقراءات

و ليس بجيّد، لأن القراءات المتواترة ال تنحصر في السبعة، **بل و ال في العشرة**، كما حقّق في محلّه. و إنما اقتصروا على السبعة تبعا لابن مجاهد حيث اقتصر عليها تبرّكا بالحديث. **و في أخبارنا** أن السبعة أحرف ليست هي القراءات، بل أنواع التركيب من الأمر و النهي و القصص و غيرها

ثمّ إن لم نوجب التعيين كان التخيير إليه، لأن الواجب في ذمّته أمر كلّي، و تعيينه موكول إليه كغيره من الدّيون الكلّي.

قوله: «و لو أمرته بتلقين غيرها. إلخ».

ضمير «غيرها» يرجع إلى الحرف، لتضمّنه معنى القراءة المخصوصة، أو إلى الجائز منها، لأنه في معنى **القراءة الجائزة**، و كالهما مؤنّث.

و المراد أنه مع تعيين القراءة المخصوصة، أو الإطلاق و حملناه على الجائز، لو طلبت منه غير ما عيّن شرعا، إمّا لكونه قد اختاره، أو شرطه، أو **أراد تعليمها الجائز و هو المتواتر فأرادت غيره، لم يلزمه إجابتها**، بل يعلّمها ما شاء من الجائز أو الحرف المعيّن حيث يتعيّن، لأن الشرط لم يتناول ما طلبته. و أراد بالشرط ما اقتضاه الشرع من شرط التعليم، سواء كان ذلك من جهة التعيين أم الإطلاق.(مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ ج8، ص: ١٨٠)

[32] و لو أصدقها تعليم سورة، لم يجب تعيين الحرف أي القراءة من قوله عليه السّلام: «نزل القرآن على سبعة أحرف» على ما يقال: إنّها السبع القراءات و لقّنها الجائز أيّا كان من القراءات المتواترة دون الشاذّة على رأي الأكثر للأصل، و عن بعض الأصحاب وجوب التعيين للجهالة، و الاختلاف سهولة و صعوبة. و ال يلزمه غيرها أي السورة المعيّنة في الصداق لو طلبت منه تعليمها و إن كانت أقصر أو أسهل، و كذا لو طلبت غير الحرف الذي يعلّمها شاذّا أو غيره.(كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج7، ص: ۴۰۶)

[33] و على كل حال فبناء على اعتبار المعلومية ال بد من تعيين المهر بما يرفع الجهالة، فلو أصدقها تعليم سورة وجب تعيينها رفعا للجهالة، ضرورة اختلاف أفرادها اختلافا شديدا و حينئذ ف لو أبهم فسد المهر، و كان لها مع الدخول ال بدونه مهر المثل بل خالف أحده في شيء من ذلك، و

إن كان قد يشكل أصل الحكم بما سمعت، بل قد تقدم في خبر سهل الساعدي من تزويج النبي صلى الله عليه و آله إياه على ما يحسن من القرآن الذي استدل به في الرياض على اغتفار مثل هذه الجهالة في المهر، كما أنه قد يشكل ما ذكره غير واحد من وجوب المتعة في الفرض لو طلق قبل الدخول، بعد صدق التفويض عليه بناء على أنه ذكر المهر في العقد، اللهم إلا أن يقال إن الفاسد بحكم العدم، و ستسمع إن شاء الله التحقيق فيه.

و هل يجب **تعيين الحرف أي القراءة** من قوله عليه السلام : «نزل القرآن على سبعة أحرف» بناء على أن المراد منه القراءات السبع و إن كان في نصوصان نفي ذلك، و أن المراد أنواع التراكيب من الأمر و النهي و القصص و نحوها؟

قيل و القائل بعض الأصحاب نعم يجب ذلك مع فرض عدم فرد ينصرف إليه الإطلاق، لشدة اختلافها و تفاوت الأغراض فيها. و قيل و القائل الأكثر كما في كشف اللثام لا يجب للأصل و عدم تعيين النبي صلى الله عليه و آله ذلك على سهل **مع أن التعدد كان موجودا في ذلك الزمان** و اغتفار هذه الجهالة بعد فرض جواز الجميع، و حينئذ **فيلقنها الجائز منها، سواء كان إحدى السبع أو الملفق منها،** بل في المسالك أن المتواترة لا تنحصر في السبع، بل و لا في العشر كما حقق في محله و هو أشبه بإطلاق الأدلة و عمومها السالمة عن معارضة اعتبار الأزيد من ذلك، و الاقتصار على المتواتر لانصراف إطلاق التعليم إليه، ثم إن التخيير إليه، ضرورة كون الواجب في ذمته أمر كلي موكول إليه كغيره من الدين الكلي.

و لو أمرته بتلقين غيرها أي غير القراءة المعينة و لو كانت أو غير القراءة التي اختارها وفاء لما وجب عليه لم يلزمه إجابتها لأن الشرط لم يتناولها كي يجب عليه امتثالها، كما هو واضح.

و حد التعليم أن تستقل بالتلاوة، لأنه المفهوم عرفا، و لا يكفي تتبع نطقه، و لو نسيت الآية الأولى بعد استقلالها بالتلاوة عقيب تلقين الثانية لم يجب إعادة التعليم، لأن تعليم السورة لا يمكن إلا بتعليم آية آية، فإذا كان المفروض استقلالها بتلاوة الآية الأولى مثلا حصل التعليم بالنسبة إليها، و لا دليل على وجوب الإعادة، نعم لا يكفي نحو كلمة و كلمتين، لأنه لا يعد في العرف تعليما، بل مذكرة، لكن مع ذلك لا يخلو من إشكال، لأن المفهوم من التعليم هو الاستقلال بالتلاوة، فتعليم السورة إنما يتحقق باستقلالها بتلاوتها بتمامها، و للعامة وجه على ما قيل بأنه لا يتحقق التعليم بأقل من ثلاث آيات، لأنها مقدار أقصر سورة، و هي أقل مما يقع به الإعجاز.(جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج31، ص: 30)

و هم من طور جناب شيخ انصارى ره: و لو أصدقها تعليم سورة، **علّمها الجائز من القراءات [السبعة] دون الشاذّة،** فإن طلّقها قبل الدخول رجع الزوج عليها بنصف الأجرة إن علّمها، و إلّا يكن علّمها رجعت الزوجة عليه بنصف الأجرة، أو بتعليم نصف السورة.(كتاب النكاح (للشيخ الأنصاري)؛ ص: 262)

[34] تفسير القرطبي (١/ ۴۶)

[35] ايشان در ذيل آيه شريفه ولو جدوا فيه اختلافا كثيرا مي فرمايد:

وقيل في معنى الاختلاف هنا ثلاثة أقوال: أحدها - قال أبو علي من جهة بليغ، ومذهل.

وقال الزجاج: الاختلاف في الاخبار بما يسرون.

الثالث - قال قتادة، وابن زيد: اختلاف تناقض من جهة حق، وباطل.

والاختلاف على ثلاثة أضرب: اختلاف تناقض، واختلاف تفاوت، واختلاف تلاوة. وليس في القرآن اختلاف تناقض، ولا اختلاف تفاوت، لأن اختلاف التفاوت هو في الحسن والقبح، والخطأ والصواب، ونحو ذلك مما تدعو إليه الحكمة وأيضا فعنه. **وأما اختلاف التلاوة، فهو مائة وعشرة أوجه في القراءات واختلاف مقادير الآيات والسور واختلاف الحكام في الناسخ والمنسوخ.** ومن اختلاف التناقض ما يدعو فيه أحد الشيئين إلى فساد الآخر. وكلاهما باطل. نحو مقدارين وصف أحدهما بأنه أكبر من الآخر ووصف الآخر بأنه أصغر منه، فكلاهما باطل إذ هو مساو له.

وفي الناس من قال: انتفاء التناقض عن القرآن إنما يعلم أنه دلالة على أنه من فعل الله، لما ظهر أخبرنا الله تعالى بذلك. ولو لا أنه تعالى أخبر بذلك كان لقائل أن يقول : إنه يمكن أن يتحفظ متحفظ في كلامه ويهذبه تهذيبا، لا يوجد فيه شئ من التناقض وعلى هذا لا يمكن أن يجعل ذلك وجه اعجاز القرآن قبل أن يعلم صحة السمع، وصدق النبي صلى الله عليه وآله.(التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي، ج 3، ص 269)

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان می فرمایند:

اوما زعم بشر كما أن كان من عند غير الله » أي كلام غير الله أي ولو كان من عند النبي وأن كان يعلمه « ولو كان من عند غير الله » أي كلام غير الله أي ولو كان من عند النبي وأن كان يعلمه بشر كما زعموا « ولوجدوا فيه اختلافا كثيرا » قيل فيه أقوال (أحدها) أن معناه لوجدوا فيه اختلاف تناقض من جهة حق و باطل عن قتادة و ابن عباس (و الثاني) اختلاف في الإخبار عما يسرون عن الزجاج (و الرابع) تفاوت كثيرا عن ابن عباس و ذلك كلام فصيح بليغ و مرذول عن أبي علي (و الثالث) تناقض كثيرا عن ابن عباس و ذلك كلام البشر إذا طال و تضمن من المعاني ما تضمنه القرآن لم يخل من التناقض في المعاني و الاختلاف في اللفظ و كل هذه المعاني منفي عن كلام الله كما قال ال أيأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه و هذه الآية تضمنت الدلالة على معان كثيرة منها بطلان التقليد و صحة الاستدلال في أصول الدين لأنه دعا إلى التفكر و التدبر و حث على ذلك و منها فساد قول من زعم أن القرآن ال يفهم معناه إلا بتفسير الرسول من الحوشية و غيرهم لأنه حث على تدبره ليعرفوه و منها أنه لو كان من عند غيره لكان على وزان كلام عباده و لوجدوا الاختلاف فيه و منها أنه لو كان من عند غيره لكان من عنده ال من عند غيره و يتبينوه أن المتناقض من الكلام ال يكون من فعل الله لأنه لو كان من فعله لكان من عنده ال من عند غيره و الاختلاف في الكلام يكون على ثلاثة أضرب اختلاف تناقض و اختلاف تفاوت و اختلاف تلاوة و اختلاف التفاوت يكون في الحسن و القبح و الخطإ و الصواب و نحو ذلك مما تدعو إليه الحكمة و تصرف عنه و هذا الجنس من الاختلاف ال يوجد في القرآن البتة كما ال يوجد اختلاف التناقض **و أما اختلاف التلاوة فهو ما يتلاوم في الحسن كاختلاف وجوه القرآن و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام في الناسخ و المنسوخ فذلك موجود في القرآن و هو كله حق و كله صواب** و استدل بعضهم بانتفاء التناقض عن القرآن على أنه من فعل الله بأن قال لو لم يكن ذلك دلالة لما أخبرنا الله به و لو لم يخبر بذلك لكان لقائل أن يقول أنه يمكن أن يتحفظ في الكلام و يهذب تهذيبا ال يوجد لذلك فيه شيء من التناقض و على هذا فلا يمكن أن يجعل انتفاء التناقض وجه إعجاز القرآن إلا بعد معرفة صحة السمع و صدق النبي(تفسير مجمع البيان – الطبرسي، ج 3، ص 124)

این مطلب سابق بر کلام شیخ الطائفه در عبارات برخی از مفسرین اهل سنت نظیر ابن قتیبه عبدالله بن مسلم دینوری (متوفای ۲۷۶) و ابوبکر رازی جصاص (متوفای ۳۷۰)دیده میشود:

فإن قال قائل: هذا جائز في الألفاظ المختلفة إذا كان المعنى واحدا، فهل يجوز أيضا إذا اختلفت المعاني؟.

قيل له: **الاختلاف نوعان: اختلاف تغاير، و اختلاف تضاد**. فاختلاف التضاد لا يجوز، و ليست واجده بحمد الله في شيء من القرآن إلا في الأمر و النهي من الناسخ و المنسوخ.

(و اختلاف التغاير جائز)، و ذلك مثل قوله: و اذكر بعد أمة [يوسف: 45] أي بعد حين، و بعد أمة أي بعد نسيان له، و المعنيان جميعا و إن اختلفا صحيحان، لأنه ذكر أمر يوسف بعد حين و بعد نسيان له، فأنزل الله على لسان نبيه صلى الله عليه و آله و سلم، بالمعنيين جميعا في غرضين.

و كقوله: إذ تلقونه بألسنتكم [النور: 15] أي تقبلونه و تقولونه، و (تلقونه) من الولق، و هو الكذب، و المعنيان جميعا و إن اختلفا صحيحان، لأنهم قبلوه و قالوه، و هو كذب، فأنزل الله على نبيه بالمعنيين جميعا في غرضين.

و كقوله: ربنا باعد بين أسفارنا [سبأ: 19] على طريق الدعاء و المسألة، و «ربنا باعد بين أسفارنا» على جهة الخبر، و المعنيان و إن اختلفا صحيحان، لأن أهل سبأ سألوا الله أن يفرقهم في البلاد فقالوا: ربنا باعد بين أسفارنا فلما فرقهم الله في البلاد أيادي سبأ، و باعد بين أسفارهم، قالوا: ربنا باعد بين أسفارنا و أجابنا إلى ما سألنا، فحكى الله سبحانه عنهم بالمعنيين في غرضين.

و كذلك قوله: لقد علمت ما أنزل هؤلاء إلا رب السماوات و الأرض [الإسراء: 102] و لقد علمت ما أنزل هؤلاء لأن فرعون قال لموسى إن آياتك التي أتيت بها سحر.

فقال موسى مرة: لقد علمت ما هي سحر و لكنها بصائر، و قال مرة: لقد علمت أنت أيضا ما هي سحر، و ما هي إلا بصائر.

فأنزل الله المعنيين جميعا.

و قوله: و أعتدت لهن متكأ [يوسف: ٣١] و هو الطعام، و (أعتدت لهن متكأ) و هو الأترج، و يقال: الزمرود، فدلت هذه القراءة على معنى ذلك الطعام، و أنزل الله بالمعنيين جميعا.

و كذلك ننشرها و «ننشزها» [البقرة: 259]، لأن الإنشار: الإحياء، و الإنشاز هو: التحريك للنقل، و الحياة حركة، فلا فرق بينهما.

و كذلك: فزع عن قلوبهم [سبأ: 23] و (فرغ)، لأن فرغ: خفف عنها الفزع، و فرغ: فرغ عنها الفزع و كل ما في القرآن من تقديم أو تأخير، أو زيادة أو نقصان- فعلى مثل هذه السبيل.(تأويل مشكل القرآن، ص:۳۴-۳۳)

قوله تعالى و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا فإن الاختلاف على ثلاثة أوجه: اختلاف تناقض بأن يدعو أحد الشيئين إلى فساد الآخر و اختلاف تفاوت و هو أن يكون بعضه بليغا و بعضه مرذولا ساقطا و هذان الضربان من الاختلاف منفيان عن القرآن و هو إحدى الدلالات الإعجازية لأن كلام سائر الفصحاء و البلغاء إذا طال مثل السور الطوال من القرآن لا يخلو من أن يختلف اختلاف التفاوت و الثالث اختلاف التلاؤم و هو أن يكون الجميع متلائما في الحسن كاختلاف وجوه القراءات و مقادير الآيات و اختلاف الأحكام في النواسخ و المنسوخ فقد تضمنت الآية الحض على الاستدلال بالقرآن لما فيه من وجوه الدلالات على الحق الذي يلزم اعتقاده و العمل به(احكام القرآن، ج ۳، ص ۳۸۲)

در این زمینه به سایت فدکیه، صفحه مباحث علوم قرآنی، عنوان «وجوه القرائات -کلاحق-کلاصواب» مراجعه فرمایید.

[36] این مطلب که قرائات مختلف به منزله آیات متعدد نازل شده هستند، سابقاً و لاحقاً بر جناب شیخ الطائفه در کلمات اصحاب مشهود است:

سید مرتضی ره در این زمینه می فرماید:

و مما یبین أن حمل حکم الرجل علی حکم الرؤوس فی المسح أولی، أن القراءة بالجر یقتضی المسح و لا یحتمل سواه، فالواجب حمل القراءة بالنصب علی ما یطابق معنی القراءة بالجر؛ **لأن القراءتین المختلفتین تجریان مجری آیتین فی وجوب المطابقة بینهما،** و هذا الوجه یرجح القراءة بالجر للأرجل علی القراءة بالنصب لها(نفائس التأویل، ج ۲، ص ۱۲۵)

قطب راوندی ره:

و قوله حتی یطهرن بالتخفیف معناه حتی ینقطع الدم عنهن و بالتشدید معناه حتی یغتسلن و قال مجاهد و طاوس معنی یطهرن بتشدید یتوضأن و هو مذهبنا و أصله یتطهرن فأدغم التاء فی الطاء. و عندنا یجوز وطء المرأة إذا انقطع دمها و طهرت و إن لم تغتسل إذا غسلت فرجها و فیه خلاف. فمن قال لا یجوز وطؤها إلا بعد الطهر من الدم و الاغتسال تعلق بالقراءة بالتشدید و إنها تفید الاغتسال. و من جوز وطأها بعد الطهر من الدم قبل الاغتسال تعلق بالقراءة بالتخفیف و هو الصحیح لأنه یمکن فی قراءة التشدید أن یحمل علی أن المراد به یتوضأن علی ما حکیناه عن طاوس و غیره و من عمل بالقراءة بالتشدید یحتاج أن یحذف القراءة بالتخفیف أو یقدر محذوفا بأن یقول تقدیره حتی یطهرن و یتطهرن. **و علی مذهبنا لا یحتاج إلی ذلک لأنا نعمل بالقراءتین** فإنا نقول یجوز وطء الرجل زوجته إذا طهرت من دم الحیض و إن لم تغتسل متی مست به الحاجة و المستحب أن لا یقربها إلا بعد التطهیر و الاغتسال**. و القراءتان إذا صحتا کانتا کآیتین یجب العمل بموجبهما إذا لم یکن نسخ**. و مما یدل علی استباحة وطئها إذا طهرت و إن لم تغتسل(فقه القرآن ج1 ص : 55)

و قوله تعالی من النعم فی هذه القراءة صفة للنکرة التی هی جزاء و فیه ذکر له و لا ینبغی إضافة جزاء إلی مثل لأن علیه جزاء المقتول لا جزاء مثله و لا جزاء علیه لمثل المقتول الذی لم یقتله و لا یجوز علی هذه القراءة أن یکون قوله من النعم متعلقا بالمصدر کما جاز أن یکون الجار متعلقا به فی قوله جزاء سیئة بمثلها لأنک قد وصفت الموصول و إذا وصفته لم یجز أن تعلق به بعد الوصف شیئا کما أنک إذا عطفت علیه أو أکدته لم یجز أن تعلق به شیئا بعد العطف علیه و التأکید له و المماثلة فی القیامة أو الخلقة علی اختلاف الفقهاء فی ذلک. و أما من قرأ فجزاء مثل ما قتل فأضاف الجزاء إلی المثل فقوله من النعم یکون صفة للجزاء کما کان فی قول من نون و لم یضف صفة له و یجوز فیه وجه آخر مما یجوز فی قول من نون فیمتنع تعلقه به لأن الجزاء تقدیر المصدر المضاف إلی المفعول به فالواجب علیه فی الحقیقة جزاء المقتول لا جزاء مثل المقتول لأن معناه مجازا مثل ما قتل. **و نحن نعمل بظاهر القراءتین** فإن المحرم إذا قتل الصید الذی له مثل فهو مخیر بین أن یخرج مثله من النعم و هو أن یقوم مثله دراهم و یشتری به طعاما و یتصدق به أو یصوم عن کل مد یوما و لا یجوز إخراج القیمة جملة و إن کان الصید لا مثل له و إن کان مخیرا بین أن یقوم الصید و یشتری به طعاما و یتصدق به و بین أن یصوم عن کل مد یوما**. و القراءتان إذا کانتا مجمعا علی صحتهما کانتا کالآیتین یجب العمل بهما** و قد تخلصنا أن یتعسف فی النحو و الإعراب.(فقه القرآن ج1 ، ص : 309)

باب فی أقسام الأیمان و أحکامها

لما بین سبحانه أنه لا یؤاخذ علی لغو الیمین بین بعده بقوله و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الأیمان أنه یؤاخذ بما عقد علیه قلبه و نوی. و قرئ عاقدتم و عقدتم بالألف مع تخفیف القاف و

تشديدها. و منع الطبري من القراءة بالتشديد قال

....
قريبا من عاهد عداه بعلى كما يعدى بها عاهد قال تعالى و من أوفى بما عاهد عليه الله و التقدير يؤاخذكم بالذي عاقدتم عليه ثم حذف الراجع فقال عاقدتم الأيمان. و يجوز أن تكون ما مصدرية فيمن قرأ عقدتم بالتخفيف و التشديد الف القي تقتضي راجعا كما ال يقتضيه في قوله تعالى بما كانوا يكذبون **و القراءات الثلاث يجب العمل بها على الوجوه الثلاثة لأن القراءتين فصاعدا إذا صحت فالعمل بها واجب لأنها بمنزلة الآيتين** و الآيات على ما ذكرنا في قوله تعالى يطهرن و يطهرن.(فقه القرآن ج2 ، ص : 224)

ابن زهره ره:

و الفرض السابع: مسح ظاهر القدمين من رؤوس الأصابع إلى الكعبين، و هما النابتان في وسط القدم عند معقد الشراك، و الأفضل أن يكون ذلك بباطن الكفين، و يجزي بإصبعين منهما، و يدل على ذلك مضافا إلى الإجماع المذكور قوله تعالى (وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) لأنه سبحانه أمر بمسح الرأس، ثم عطف عليها الأرجل، فوجب أن يكون لها بمقتضى العطف مثل حكمها، كما وجب مثل ذلك في الأيدي و الوجوه، و سواء في ذلك القراءة بالجر و النصب.

أما الجر فلا وجه له إلا العطف على الرؤوس، و من تعسف .... و أما النصب فهو أيضا بالعطف على موضع الرؤوس (كما قال:
معاوي انني بشر فأسجح فلسنا بالجبال و لا الحديدا

و الشواهد على ذلك كثيرة، و عطفها على موضع الرؤوس) أولى من عطفها على الأيدي لاتفاق أهل العربية على أن إعمال أقرب العاملين أولى من إعمال الأبعد، .... و أيضا فقد بينا أن القراءة بالجر لا يحتمل سوى المسح، فيجب حمل القراءة بالنصب على ما يطابقها، **لأن قراءة الآية الواحدة بحرفين يجري مجرى الآيتين في وجوب المطابقة بينهما.**(غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع؛ ص: 56)

علامه حلی ره

احتجّ المانعون بقوله تعالى: حَتّى يَطَهَّرْنَ بالتّشديد، أي: يغتسلن، و لأنّها ممنوعة من الصّلاة بحدث الحيض فلم يبح وطؤها كما لو انقطع لأقلّ الحيض.و بما رواه الشّيخ، عن أبي بصير، عن أبي عبد اللّه عليه السّلام، قال: سألته عن امرأة كانت طامثا فرأت الطّهر، أ يقع عليها زوجها قبل أن تغتسل؟ قال: «لا، حتّى تغتسل» و عن امرأة حاضت في السّفر، ثمّ طهرت فلم تجد ماء يوما و اثنين، أ يحلّ لزوجها أن يجامعها قبل أن تغتسل؟ قال: «لا يصلح حتّى تغتسل» و روى، عن سعيد بن يسار، عن أبي عبد اللّه عليه السّلام، قال: قلت له: المرأة تحرم عليها الصّلاة، ثمّ تطهر فتتوضّأ من غير أن تغتسل، أ فلزوجها أن يأتيها قبل أن تغتسل؟ قال: «لا، حتّى تغتسل.و الجواب عن الأوّل: أنّا قدّمنا انّ التخفيف قراءة، **صارت القراءتان كآيتين، فيجب العمل بهما،** فتحمل عند الاغتسال و عند الانقطاع، أو نقول: يحمل قراءة التّشديد على الاستحباب، و الأولى على الجواز، **صونا للقراءتين عن التّنافي.**(منتهى المطلب في تحقيق المذهب، ج2، ص: 397)

برای بررسی تفصیلی این مسئله به سایت فدکیه، صفحه مباحث علوم قرآنی، عنوان«علی مذهبان-نعمل بالقراءتین» مراجعه فرمایید.

[37] ابن شهرآشوب خود از بزرگان علم قرائت است. ذهبی در وصف او به نقل از ابن طی می‌گوید: قال ابن أبي طيئ في «تاريخه»: نشأ في العلم والدراسة وحفظ القرآن وله ثمان سنين. واشتغل بالحديث، ولقي الرجال، ثم تفقه وبلغ النهاية في فقه أهل البيت، ونبغ في علم الأصول حتى صار رحلة. **ثم تقدم في علم القرآن، القراءات، والغريب، والتفسير، والنحو**، وركب المنبر للوعظ.) نفقت سوقه عند الخاصة والعامة. وكان مقبول الصورة، مستعذب الألفاظ، مليح الغوص على المعاني.

حدثني قال: صار لي سوق بمازندران حتى خافني صاحبها، فأنفذ يأمرني بالخروج عن بلاده، فصرت إلى بغداد في أيام المقتفي، ووعظت، فعظمت منزلتي واستدعيت، وخلع علي، ونظرت، واستظهرت على خصومي، فلقبت برشيد الدين، وكنت ألقب بعز الدين. ثم خرجت إلى الموصل، ثم أتيت حلب.

قال: وكان نزوله على والدي فأكرمه، وزوجه ببنت أخته، فربيت في حجره، وغذاني من علمه، وبصرني في ديني.

وكان إمام عصره، وواحد دهره. وكان الغالب عليه علم القرآن والحديث، كشف وشرح، وميز الرجال، وحقق طريق طالبي الإسناد، وأبان مراسيل الأحاديث من الآحاد، وأوضح المفترق من المتفق، والمؤتلف من المختلف، والسابق من اللاحق، والفصل من الوصل، وفرق بين رجال الخاصة ورجال العامة.) كتاب تاريخ الإسلام ت تدمري، ج 41، ص309 -٣١٠)

در این زمینه به سایت فدکیه، صفحه شرح حال ابن شهرآشوب مازندرانی مراجعه فرمایید.

[38] و منهم العلماء بالقراءات

أحمد بن حنبل و ابن بطة و أبو يعلى في مصنفاتهم عن الأعمش عن أبي بكر بن عياش في خبر طويل أنه قرأ رجلان ثلاثين آية من الأحقاف فاختلفا في قراءتهما فقال ابن مسعود هذا الخلاف ما أقرؤه فذهبت بهما إلى النبي فغضب و علي عنده فقال علي رسول الله يأمركم أن تقرءوا كما علمتم
و هذا **دليل على علم علي بوجوه القراءات المختلفة**

و روي أن زيدا لما قرأ التابوت قال علي اكتبه التابوت فكتبه كذلك

و القراء السبعة إلى قراءته يرجعون فأما حمزة و الكسائي فيعولان على قراءة علي و ابن مسعود و ليس مصحفهما مصحف ابن مسعود فهما إنما يرجعان إلى علي و يوافقان ابن مسعود فيما يجري مجرى الإعراب

و قد قال ابن مسعود ما رأيت أحدا أقرأ من علي بن أبي طالب للقرآن.

و أما نافع و ابن كثير و أبو عمرو فمعظم قراءتهم ترجع إلى ابن عباس و ابن عباس قرأ على أبي بن كعب و علي و الذي قرأه هؤلاء القراء يخالف قراءة أبي فهو إذا مأخوذ عن علي ع.

و أما عاصم فقرأ على أبي عبد الرحمن السلمي و قال أبو عبد الرحمن قرأت القرآن كله على علي بن أبي طالب فقالوا أفصح القراءات قراءة عاصم لأنه أتى بالأصل و ذلك أنه يظهر ما أدغمه غيره و يحقق من الهمز ما لينه غيره و يفتح من الألفات ما أماله غيره.

و العدد الكوفي في القرآن منسوب إلى علي ع و ليس في الصحابة من ينسب إليه العدد غيره و إنما كتب عدد ذلك كل مصر عن بعض التابعين.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج2 ؛ ص42)

برای بررسی تفصیلی به سایت فدکیه، صفحه مباحث علوم قرآنی، صفحه«القراء السبعة إلى قراءته يرجعون» مراجعه فرمایید.

بازبینی #1
ایجاد شده 20 مارس 2025 15:04:24 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 مارس 2025 15:20:30 توسط ... .